

منطق حقوق؛ ضرورت‌ها و چالش‌ها

ابراهیم موسی‌زاده*

چکیده

موضوع دانش حقوق، قواعد حقوقی ناظر بر حقوق و تکالیف اشخاص است که از عوارض ذاتی این موضوع در این دانش بحث می‌شود و عوارض ذاتی هم محمولاتی است که بر موضوع حقوق از آن جهت که موضوع است، حمل می‌شوند که بحث درباره موضوع حقوق، با استدلال منطقی به سرانجام می‌رسد. دال مرکزی استدلال‌های حقوقی در عرصه‌های گوناگون قضایی، تبیین، تفسیر، پژوهش و تقنین؛ قواعد، قوانین و هنجارهایی هستند که محور تشکیل دهنده دانش حقوق و سمت‌وسودهنده به هویت و روش این دانش است. بر این اساس، فیلسوفان حقوق از دیرباز به ضرورت قواعد صورت استدلال و توسل به این قواعد در اندیشه‌ورزی حقوقی پی برده‌اند و قواعد صورت استدلال را به‌عنوان روش استنباط و استدلال حقوقی ابداع کرده‌اند. با این همه، با ظهور منطق‌های جدید، دیدگاه‌ها و رویکردهای گوناگونی در ارزیابی، تحلیل و تفسیر قضایای حقوقی و فن استدلال مطرح شده است. پرسش اصلی نوشتار پیش رو این است که چه ضرورت‌هایی بهره‌گیری از این قواعد استدلالی در حقوق را موجه و این قواعد با چه چالش‌هایی در مسیر استنباط حقوقی روبه‌روست؟ این نوشتار با رویکرد توصیفی-تحلیلی و روش کیفی به بحث پرداخته که مهم‌ترین یافته‌ها آن است که از آنجا که قواعد صورت استدلال پایه‌های تحولات علمی متحول گردیده و روش‌های استدلالی جدیدی هم به آن افزوده شده است، همچنان این قواعد پرکاربردترین استدلال در دانش حقوق شمرده می‌شوند.

کلیدواژه‌ها

فلسفه حقوق، فن استدلال، منطق حقوق، منطق جدید، منطق صوری.

*. e.mousazadeh@ut.ac.ir

*. استاد تمام گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸.

مقدمه

حقوق دانان در عرصه‌های مختلف قضایی، قانون‌گذاری، اجرای قوانین، تدریس و پژوهش به فعالیت‌های حقوقی مشغول هستند. دالّ مرکزی فعالیت‌های حقوق دانان، موضوع دانش حقوق، یعنی قواعد حقوقی ناظر بر حقوق و تکالیف اشخاص است. هرچند این قواعد حقوقی عام و کلی به‌عنوان کبرای استدلال مورد استناد قرار می‌گیرند و وضعیت رویدادهای خارجی نیز به‌عنوان صغرای استدلال و در تطبیق و سنجش با قاعده حقوقی مندرج در کبری، به نتیجه حقوقی می‌انجامد؛ با این‌همه چنین نیست که در استنتاج‌های حقوقی نسبت به یک رویداد واحد، اختلاف و تشتت رأی رخ ندهد، بلکه در موارد مختلفی تشتت آراء در استنتاجات حقوق دانان، خود را عمیق‌تر و گسترده‌تر نشان می‌دهد که هرچند اختلاف در یک علم عوامل گوناگونی دارد که عدم توافق بر هر یک از موضوع علم، مسائل علم، مبادی علم، روش به کار رفته در علم و نیز عدم فهم حیطه بحث و لوازم آن و آگاهی نداشتن از قواعد لفظی یا معنایی، از جمله آن‌هاست؛ اما به نظر می‌رسد ریشه اصلی تشتت و اختلاف در استدلال حقوقی، نداشتن آگاهی کافی از روش استنباط یا عدم به کارگیری درست این روش است و بنابراین باید به مسئله ماهیت روش اثبات مسائل دانش حقوق توجه جدی داشت. از سویی، نبود گفت‌وگو مشترک و واحد در قواعد منطقی فهم قوانین و تفسیر و تبیین آن‌ها، عامل دیگر این اختلاف است که عدم ارزیابی قواعد حقوقی با تراز قواعد منطقی و حاکم نبودن گفت‌وگو مشترک منطقی بر استدلال‌های حقوقی، تشتت و تضاد را جایگزین نظم حقوقی می‌کند. از سوی دیگر، به هر میزانی که حقوق محتوایی و ماهوی مبتنی بر شرح و تفسیر لفظی و ذوقی قوانین فربه شده است، به همان میزان «علوم ثانویه» حقوق هم چون منطق حقوق و فن استدلال با کمبود و خلأ روبه‌رو و به نوعی به حاشیه رانده شده‌اند و از این روست که بی‌توجهی به منطق حقوق، نوعی برداشت‌های حقوقی ذوقی و سلیقه‌ای را بر نظام حقوقی حاکم می‌سازد که این مسئله و توجه به برقراری نظم حقوقی و مصونیت ذهن از خطا و تشتت در استدلال و تفکر حقوقی، ضرورت و اهمیت «منطق حقوق» را بیش از پیش نمایان می‌سازد. اما باید توجه داشت که نظام حقوقی در بهره‌مندی از قواعد

منطقی برای سامان بخشیدن به استدلال‌های خویش‌عاری از مشکلات و چالش‌ها نیست. از یک سو، طی زمانی نزدیک به دو هزار سال انتقادهای فراوانی به منطق صوری - البته عمدتاً به کارآمدی و نه به درستی آن - وارد آمده است و از دیگر سو، کاهش میزان پایبندی به ماده استدلال، شیوه‌های استدلال خاصی را هم پدید آورده است که همین مسئله به طرح پدیده منطق‌های مضاف و منطق‌های جدید انجامیده است. بر این اساس، پرسش اصلی نوشتار پیش رو این است که چه ضرورت‌هایی استفاده از منطق صوری حقوقی را موجه و این منطق با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟ این نوشتار با رویکرد توصیفی - تحلیلی و روش کیفی به تحلیل ابعاد موضوع می‌پردازد و مبتنی بر این فرضیه است که سامان بخشیدن به استدلال‌های حقوقی و تحقق غایات نظام حقوقی، عامل اصلی موجه‌سازی سلطنت قواعد منطق صوری بر قواعد حقوقی و اندیشیدن در ساحت حقوق است، اما شکل‌گیری منطق‌هایی با شیوه‌ها و روش‌های استدلالی ناآزموده و طرد کاربرد منطق صوری در استدلال‌های حقوقی به اتکای همین منطق‌های جدید، به‌عنوان چالش اصلی در این فرایندها ارزیابی می‌شود.

درباره ادبیات پژوهش باید گفت که هرچند در مورد مفاهیم کلی منطق حقوق، منابع مختلفی اعم از کتب و مقاله، به‌ویژه به زبان‌های خارجی تولید و منتشر شده است، اما درباره موضوع اصلی این نوشتار، یعنی ارزیابی ضرورت‌ها و چالش‌های پیش رو، اثر مستقلی یافته نشد. البته در جلد سوم *فلسفه حقوق*؛ *منطق حقوق آقای دکتر ناصر کاتوزیان* در صفحات آغازین کتاب به برخی از ابعاد موضوع این نوشتار پرداخته است. به‌رحال این نوشتار پس از تبیین ضرورت‌های بهره‌گیری استدلال‌های حقوقی از قواعد منطق صوری، به مهم‌ترین چالش‌های پیش روی منطق حقوق خواهد پرداخت.

۱. ضرورت منطق

قدرت اندیشه، قدرت استدلال است (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷؛ صدر، ۱۴۱۰، ص ۴) و اندیشه مهم‌ترین قوه و عامل تمایز انسان از دیگر موجودات عالم ماده است (ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۰؛

مظفر، ۱۴۱۳، ص ۱۱). انسان به اندیشیدن، انسان است و اندیشه مهم‌ترین قوه و عامل تمایز او از دیگر موجودات مادی شمرده می‌شود. اندیشیدن درباره اندیشه، موضوعی است که هزاران سال ذهن فیلسوفان را به خود مشغول ساخته است. آن‌ها برای سنجش درستی یا نادرستی حکمت با همه اجزا و شعبه‌های آن،^۱ دانش «منطق» را به کار گرفتند تا ضابطه و معیاری برای سنجش فکر صحیح از ناصحیح داشته باشند (فارابی، ۱۴۰۸، ص ۴۱۵؛ Kahane, 1990, p.23). به هر حال تأملات اندیشمندان، گاه جنبه توصیفی داشته و گاه توصیه‌ای یا هنجارین بوده است (ماکولسکی، ۱۳۶۴، ص ۴۹). به سخن دیگر، موضوع آن است که انسان چگونه می‌اندیشد و فرایند تفکر و فهم او و روش درست اندیشیدن چیست؟ تأسیس دانش منطق و ارتباط گیری آن با علوم و دانش‌های مرتبط و یا خلق منطق‌های مضاف هم‌چون منطق حقوق عمدتاً تحت تأثیر این رویکرد انجام شده است (Gordon, 2000, p.7).

ارسطو، نام‌آورترین فیلسوف یونان باستان، در مقام بحث و استدلال با سوفسطائیان، بر آن شد تا قواعد درست اندیشیدن را به دست دهد و این قواعد را در قالب دانش منطق تنظیم و عرضه کرد و به همین دلیل منطق را «دانش مصنوعیت ذهن از خطا در تفکر» دانسته‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۵، ص ۱۷؛ مظفر، ۱۴۱۳، ص ۱۲). ذهن در افکار و اندیشه‌های خویش همیشه مسیر درست را طی نمی‌کند و چه بسا که از طریق حق منحرف می‌شود. بنابراین ضرورتاً قوانین و قواعدی لازم است که از این انحراف جلوگیری کند که این قواعد همان منطق است. براین اساس انسان برای طی مسیر صحیح شناخت و برای تشخیص فکر صحیح از ناصحیح و باز شناختن حق از باطل احتیاج به فنّ و یا وسیله و صنعتی دارد که این صنعت همان منطق است و از این رو صنعت منطق شباهت بسیار زیادی به صنعت نحو دارد. نسبت صنعت منطق به عقل و فکر

۱. حکما، حکمت را به اعتبار اقسام موجود بر دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کنند. مطالعه پدیده‌هایی که هستی آن‌ها در اختیار انسان نباشد بر عهده حکمت نظری و پدیده‌هایی که به اراده و اختیار انسان باشد بر عهده حکمت عملی است. حکمت نظری به چهار قسم: منطق، علوم طبیعی، ریاضی و الهی و حکمت عملی نیز به سه قسم تقسیم می‌شود: اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۱).

همچون نسبت صناعت نحو به کلام است (فارابی، ۱۴۰۸، ص ۱۱). بنابراین علم منطق را علم ترازو نیز معرفی کرده‌اند و علم‌های دیگر، علم سود و زیان است و هر علمی که به ترازو سنجیده نشود، پس آن علم حقیقتاً دانش نیست. بنابراین چاره‌ای جز آموختن علم منطق وجود ندارد (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۱۰).

به هر حال، ضرورت نیاز به منطق از دو منظر قابل بررسی است: ۱. تعیین قواعد صحیح برای تعریف مناسب از پدیده‌ها؛ ۲. تعیین چهارچوب درست برای استدلال مناسب. بنابراین منطق به ترازوی می‌ماند که به موجب آن، هم می‌توان عیار صحت تعریف را مورد سنجش قرار داد و هم می‌توان درستی استدلال را بر اساس آن مورد ارزیابی قرار داد (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۹).

۲. ضرورت نیاز دانش حقوق به قواعد منطق

همان ضرورتی که در بالا گذشت، عیناً در دانش حقوق نیز معنا می‌یابد؛ چراکه حقوق نیز یکی از دانش‌هایی است که در مرحله استدلال نیازمند قواعد منطقی است. باید توجه داشت که گسترش دانش‌ها و تخصصی شدن آن‌ها، نیاز به وجود طریق استدلال هر علم یا دسته‌ای از علوم را از بین نمی‌برد که همین امر به طرح مفهوم منطق‌های مضاف یا فن استدلال مضاف در علوم مختلف انجامیده است که دانش حقوق نیز از این دایره مستثنا نیست (Craia, 1998, p.471) و چون قواعد حقوق همیشه روشن نیست، به استدلال و منطق نیاز داریم که وجود و استقلال فن استدلال یا منطق حقوق در همین راستاست؛ چراکه ادراک، استنتاج، استنباط و اجرای حقوق در تمامی سطوح و ابعاد اعم از تقنین، تبیین، تفسیر، تطبیق (قضا) و... از طریق یک فعالیت ذهنی حاصل می‌شود و این فعالیت از آن جهت که بحثی و استدلالی است از منطق سرچشمه می‌گیرد. براین اساس ضرورت منطق حقوق از آن لحاظ است که دلایل مناسب را برای تصمیم‌گیری فراهم می‌آورد (حبیبی، ۱۳۷۳، ص ۸۵) و در نتیجه، نقش آن مضبوط ساختن برآیند روش شناختی مبادی پایه در فهم نظام حقوقی به صورت قواعد و ضوابط مشخص و جلوگیری از دخالت عوامل نابحق در فهم نظام حقوقی است.

به سخن دیگر، با هر عملیات حقوقی یا تلاش برای تبیین، فهم و درک آن، ضرورتاً پای قواعد منطقی نیز وارد صحنه اندیشیدن و استدلال می‌شود؛ چراکه لازمه تبیین حقوقی، فعالیت فکری و ذهنی است که این فعالیت نیز شامل زنجیره‌ای از اندیشه‌ورزی‌هاست که عبارت‌اند از: تعریف مفاهیم، تقسیم آن‌ها و سرانجام تصمیم‌گیری و صدور حکم. اساساً عمل فکر کردن و اندیشه‌ورزی حقوقی، چیزی جز نظم دادن به معلومات و پایه قرار دادن آن‌ها برای کشف یک امر جدید نیست و وقتی که می‌گوییم منطق، قانون صحیح فکر کردن است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۸) و از سوی دیگر می‌گوییم: «فکر عبارت است از حرکت و سیر ذهن از مقدمات به نتایج» (مظفر، ۱۴۱۳، ص ۲۳)، بدین معناست که رسالت منطق این است که قوانین درست حرکت کردن ذهن را نشان می‌دهد و درست حرکت کردن ذهن چیزی جز درست ترتیب دادن و درست شکل و صورت دادن به معلومات نیست. براین اساس، موضوع علم منطق عبارت است از «معرف و حجت» (فضلی، ۱۳۷۴، ص ۸)؛ یعنی منطق یا درباره تعریفات بحث می‌کند یا در مورد استدلال‌ها (حسینی، بی‌تا، ص ۳۶) که این فرایند و سیر حرکت در تحلیل‌های حقوقی نیز به وقوع می‌پیوندد (محمدغفوری، ۱۳۹۲، ص ۵۸).

حقوق‌دان در نظام حقوقی به ارزش مطلوب خود می‌اندیشد و به اقتضای دانش خویش به دنبال قانون، قواعد، اصول، مبانی و منابع بوده تا از سازوار نمودن آن‌ها به نظام مطلوب حقوقی دست یافته و از سرنوشت رازآلود عدالت آگاه شده و عدالت را در مسیر تحقق یاری کند که بی‌شک منطق حقوق در طراحی این نظام و سلوک نقش اساسی دارد؛ چراکه منطق حقوق، منطقی است که دلایل مناسب را برای تصمیم‌گیری فراهم می‌آورد. از این رو نظام حقوقی نظامی استدلالی و مبتنی بر قوانین و قاعده‌های منطقی است و هر نوع ادراک، استنتاج و استنباط حقوقی محصول سیر استدلالی و مبتنی بر سلوک از مقدمات معلوم به نتیجه مجهول است و برای این که سامانه کارآمد، جامع و روزآمدی برای فهم و سنجش نظام حقوقی ارائه شود، منطق حقوقی سامان یافته است. هرچند درباره مبنا و اهداف حقوق میان مکاتب مختلف حقوقی اختلاف است، اما با همه این اختلاف‌ها، در هیچ مکتبی حقوق‌دان بی‌نیاز از منطق نیست.

در توضیح بیشتر باید گفت که تصمیم‌گیری پس از اندیشه حقوقی، دارای دو قسم است: اتخاذ تصمیمی که در مسائل و امور بدیهی اتفاق می‌افتد؛ یعنی مسائلی که بدون هیچ واسطه‌ای خود بدیهی هستند و تصمیمی که با واسطه بدیهی جلوه می‌کند که این قسمت دوم به یاری استدلال به مرحله بدیهی می‌رسد. در حقیقت زمانی که تصمیم غیربدیهی به‌عنوان نتیجه به مقدمات بدیهی عرضه می‌شود، مقدماتی که بدیهی بودنشان به دلیل برخوردار بودن آنها از یک قاعده و قانون منطقی است، این تصمیم حقوقی غیربدیهی با واسطه به شکل حکمی بدیهی ظاهر می‌شود (Marmor, 2005, p.175).

به هر حال، مجموعه فعالیت‌های حقوقی تابع قواعدی هستند که دانش منطق آن‌ها را سازماندهی می‌کند. بنابراین تحلیل حقوقی مستلزم اعمال قواعد منطقی است و این قواعد، بنیادهای استدلال حقوقی را تشکیل می‌دهند و این مطلب که در برخی از استدلال‌ها، قواعدی غیر از قواعد استدلال‌های منطقی صوری، دارای جایگاه بوده و ایفای نقش می‌کنند (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ص ۳۸)، در اصل ضرورت منطق حقوق و اهمیت آن، تغییری ایجاد نمی‌کند. برعکس، باید به منطق صوری که از سابقه دیرینی برخوردار بوده و قواعد آن در گذر زمان آزموده‌تر شده است (سعیدی، ۱۳۸۰، ص ۶۳)، اعتماد کرد؛ زیرا این قواعد نتیجه‌بخش بودن استدلال‌های حقوق‌دانان را تضمین می‌کند. چه بخواهیم و چه نخواهیم در حقوق نیز مانند علوم دیگر از قواعد منطق صوری بهره‌مند می‌شویم؛ هر چند که این مطلب بدان معنا نیست که در حقوق صرفاً بر اساس قواعد حقوق صوری استدلال و استنتاج می‌شود. منطق، چه صوری و چه غیر آن، مبانی استدلال‌های حقوق‌دان را قاعده‌مند می‌کند و قواعد این استدلال‌ها و ابزار کار فکری را در اختیار او می‌گذارد و چون منطق جنبه صناعی و آلی و ابزاری دارد (خوانساری، ۱۳۷۶، ص ۲۰۵). بنابراین می‌توان آن را خوب یا بد به کار گرفت و این ابزار نیست که همیشه عامل خطا یا مصونیت است، بلکه عامل اصلی کسی است که آن را به کار می‌برد. اگر گاه مخاطبان حقوق‌دانان از نتایجی که به مدد برخی قواعد منطق صوری به دست می‌آید، اقناع نمی‌شوند، اینجا

همیشه تقصیر متوجه این قواعد آلی نیست، بلکه بیشتر متوجه انتخاب روش هاست. بی شک اگر قواعد و ابزارهای دیگری از این منطق انتخاب می شدند، نتایج رضایت بخش تری حاصل می گردید.

به هر حال، دانش حقوق از آنجا که هم ناظر به مرحله قانون گذاری است و هم مربوط به تحلیل و تفسیر قانون و در نهایت تطبیق قانون بر رویدادهای خارجی و اجرای آن؛ بنابراین اندیشه ورزی و استدلال حقوقی در هر یک از این ساحت ها می باید بر اساس قاعده و چهارچوب مشخص انجام شود؛ یعنی از یک سو می باید قواعد «تعریف» را تعیین کرد و از سوی دیگر، ضوابط «استدلال صحیح» را باید مشخص کرد. بر این اساس می توان گفت که ضرورت نیاز به منطق و قواعد آن در دانش حقوق در سه مرحله اجرای قانون، تحلیل و تفسیر آن و مرحله قانون گذاری امر بسیار بدیهی و روشنی است. حقوق دان در صورت تسلط بر قواعد و قوانین منطقی است که می تواند چهارچوب های تعریف و استدلال را در امور حرفه ای خود به کار گیرد و از این طریق اختلاف ها را به حداقل برساند. بنابراین برای ثمربخش بودن کوشش ها در جهت ممانعت از تشتت و اختلاف آرای حقوقی و قضایی و رفع آن ها، ضرورت منطق حقوق به عنوان امری بدیهی مطرح می شود. حقوق دان در مقام تکمیل راه حل های قانونی، ناچار است از قیاس، استقراء و تمثیل استفاده کند. از این رو حقوق نیز مانند سایر علوم به چهارچوب فکری منطق و قواعد آن نیازمند است.

۳. چالش های ناظر بر منطق صوری حقوق

به تبعیت از مخالفت فرانسیس بیکن، دکارت، کانت، هگل و... با منطق صوری، برخی از حقوق دانان نیز نسبت به منطق صوری و قواعد استدلالی آن چندان خوش بین نیستند (Soeteman, 1998, p.76)، اما برای این بدینی دلیل مستحکمی ارائه نمی کنند که این امر به بروز چالش هایی در عرصه منطق حقوق انجامیده است که در این بند به مهم ترین وجوه از این بدینی ها پرداخته می شود:

۱-۳. عدم کارایی منطق صوری در تحقق عدالت

برخی از مخالفان منطق صوری و کاربرد آن در استدلال حقوقی، بر این باورند که جوهر استدلال حقوقی در قالب منطق صوری نمی‌گنجد. آنان معتقدند یک نظام حقوقی غیر از نظام صورت‌گراست؛ زیرا در نظام حقوقی، دادرس حق را باید به هر مصداق معینی ارجاع دهد و نمی‌تواند راضی باشد که نتایج لازم به مدد قیاس، از متون قانونی استنباط شوند، بلکه باید بررسی و ملاحظه کند که آیا این نتیجه‌گیری‌ها درست هستند یا خیر؟ و اگر نتیجه‌گیری درست به نظر نرسند، دادرس باید به تحلیل و تفسیر قانون دست بزند و یا باید به تغییر مقدمه‌های قضیه دست بزند تا به نتیجه‌ای که مدنظر است برسد و از نتیجه نامطلوب دور گردد. قاضی خوب، در برابر عقل قانون، عقل خود را تحقیر نمی‌کند؛ زیرا او منصوب شده است تا مطابق عدالت و برای رسیدن به آن قضاوت کند، نه مطابق ظاهر قانون و در نتیجه، او می‌تواند به قضاوت درباره خود قانون هم بپردازد؛ زیرا قانون بالاتر از عدالت نیست. عمل نکردن به عدالت با این عذر که قانون در این باره صراحت ندارد، نوعی قصور و کوتاهی است. در رویه قضایی، معقولی عقلانی‌تر و انصافی منصفانه‌تر و قانونی‌تر از عدل و عدالت نمی‌توان یافت و از این روست که استدلال صوری و روش اعمال مکانیکی قانون از نیمه دوم قرن نوزدهم به این سو محکوم شده است؛ چرا که به رویه قضایی ماشینی می‌انجامد که این روش هم از اعتبار افتاده است (Stelmach, 2006, p.321).

در مقام پاسخ، این چالش و اشکال را از ابعاد مختلفی می‌توان به نقد کشید؛ از جمله این که: اگر استدلال‌های حقوقی از چهارچوب قواعد کلی خارج شود و جنبه شخصی بیابد، به آشفتگی در نظم عمومی می‌انجامد و در این صورت نه تنها اسباب برگشت حق به صاحب آن را فراهم نمی‌سازد، بلکه موجب تضییع عدالت و نظام حقوقی می‌شود. با طولانی شدن عمر دانش حقوق، نه تنها از قدر و جایگاه دیدگاه موسوم به فرمالیسم حقوقی که مبتنی بر منطق صوری است، کاسته نشده، بلکه با ظهور مکتب پوزیتیویسم حقوقی و پیدایش مکتب حقوق تحلیلی، چهره جدیدی یافته است. فرمالیسم حقوقی امروزه تا آنجا پیش‌روی کرده است که قاضی

شایسته را هم چون ماشینی می‌داند که دخالت عواطف و امور اخلاقی را در خود به صفر برساند و تنها بر اساس قواعد و مفاهیمی که در چهارچوب آموزه‌های حقوقی شکل گرفته است، به تصمیم و صدور حکم اقدام کند؛ به نحوی که آنان به دنبال برقراری نظمی بسان نظم ریاضی بر استدلال حقوقی هستند و بر آنند که باید در حقوق از هر دو چهره صوری و ماهوی منطقی استفاده کرد (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ص ۲۱). گفتنی است که باید میان دو حیطة علم حقوق و مهارت به کارگیری آموزه‌های آن در راستای برقراری عینی عدالت تفکیک قائل شد. مقام علم و شناخت که کلی است و دانش منطقی هم که به این حیطة مربوط است، از مقام اجرا و تطبیق کلیات بر مصادیق که نیازی به دانش منطقی ندارد، بلکه روش خاص خود، یعنی مهارت در اجرا و تطبیق را خواستار است، متفاوت است.

این نظریه که منطقی صوری و صورت‌گرایان به این دلیل که صورت‌گرایان صرفاً به دنبال اجرای قواعدی صوری هستند که این قواعد الزاماً همیشه به عدالت نمی‌انجامد و در نتیجه، در هدف و غایت با مخالفان صورت‌گرایی تفاوت دیدگاه دارند، مردود است؛ چرا که: اولاً، علوم برهانی و کلی‌ناظر به کنش ارادی انسان که دانش حقوق هم از جمله آن‌هاست، به غایت تحقق ارزش‌های انسانی، یعنی پیاده شدن ملکات و فضایل انسانی که حد وسط میان افراط و تفریط و زیرمجموعه عدالت فردی و اجتماعی است مطرح می‌شوند، ولی آشکار است که حیثیت علمی آن‌ها که مقام شناخت واقعیت با روش عقلی و برهانی است با حیثیت اجرایی آن‌ها به منظور تحقق غایت آن، یعنی تحقق عدالت، متفاوت است و نباید عدم اجرای درست گزاره‌های دانش حقوق را به معنای معتبر نبودن روش منطقی در استنباط این گزاره‌ها دانست. از سوی دیگر، همه نظام‌های حقوقی با رویکردهای استدلالی گوناگون، برای هدف واحدی کوشش می‌کنند که هدف غایی آن، تحقق عدالت است. صورت‌گرایان از آن جهت بر قواعد و ساختارهای عمومی و صوری تأکید دارند که اتفاقاً عدالت فدای نسبی‌گرایی محض نشود. این ادعا که تأکید و تمرکز صورت‌گرایان بر کشف مراد قانون‌گذار از آن جهت است که تبلور عدالت را صرفاً در مراد قانون‌گذار می‌بینند؛ و گرنه باید خود را وامدار بدانند که بی‌شک

بطلان چنین اتهام گزافی روشن است. تمرکز صورت‌گرایان بر شناسایی اراده قانون‌گذار از آن‌روست که آن‌ها ابتدا عدالت واقعی را از قانون جست‌وجو می‌کنند، اما اگر قانونی را عادلانه ندانند، تسلیم اراده قانون‌گذار نمی‌شوند. همان‌گونه که تمرکز اصلی فقیهان مسلمان بر کشف و شناسایی اراده شارع نیز از آن‌روست که آن‌ها عدالت واقعی و مصون از خطا را در اراده شارع می‌دانند (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۶). اساساً فقه و دانش حقوق هدفی جز رسیدن به عدالت ندارند و اگر برخی برقراری نظم را هم بدان افزوده‌اند، از نوع عطف تفسیری است و برقراری نظم و اجرای عدالت دو روی یک سکه است. برقراری نظم تنها از راه دادن حق به صاحب آن امکان‌پذیر است. از همین‌روست که حکما معتقدند که حسن عدل و قبح ظلم، ملاک واقعی و نفس‌الامری دارند که همان معیار فضیلت‌گرایی است.

پس صورت‌گرایان هم در کنار مخالفان صورت‌گرایی به دنبال اجرای عدالت‌اند و در این جهت تفاوت دیدگاهی وجود ندارد، بلکه همه مکاتب حقوقی در اصل و کبرای کلی هدف با یکدیگر مشترک هستند.

هم‌چنین به‌عنوان پاسخ سوم در نقد چالش پیش‌گفته باید گفت: این که در قضاوت، شهود قاضی یا درون‌بینی یا به سخن دیگر، شهود‌گرایی او را به عدالت می‌رساند و آنچه در رأی او منعکس می‌شود، همان عناصر شخصی و شهود و عرفان قاضی است، این برداشت به شکل مطلق، مسلماً اشتباه است و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که به تأثیر ناخودآگاه قواعد منطقی توجه نشده است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ص ۴۴). جالب این که داعیه‌داران مخالفت با منطق صوری نیز در مقام رد و ابطال استدلال می‌آورند و قواعد منطقی را در استدلال خویش رعایت می‌کنند. بنابراین آنچه درباره استدلال بر پایه شهود قاضی و درون‌بینی اظهار می‌شود از سر بی‌توجهی به تأثیر ناخودآگاه قواعد و ضوابط منطقی ارتکازی است. استدلال و قضاوت بدون دخالت ضوابط منطقی ناممکن است، ولی چون دخالت قواعد مزبور به صورت خودآگاه نیست و در بسیاری مواقع بدان تصریح نمی‌گردد، تصور می‌شود که دخالت آن منتفی است. بنابراین هیچ استدلالی خالی از قواعد منطقی نیست.

از سوی دیگر، اگر مبنای رأی قاضی عناصر شخصی و به اصطلاح شهود و درون‌بینی باشد، به دلیل نسبی بودن آرا و احکام، هیچ‌گاه امکان تجدیدنظر درباره آن‌ها وجود نخواهد داشت؛ این در حالی است که در تمام نظام‌های حقوقی نظارت قضایی و تجدیدنظر مورد پذیرش قرار گرفته که معنایش این است که مبنای استدلال حقوقی و قضاوت، عناصر شخصی و شهودگرایی نیست و اعتبار آرا و احکام صادره و استدلال‌های حقوقی به‌عنوان امر شخصی که قائم به فرد خاص باشد، نیست، بلکه معیار تحقق حق و عدالت است و آرای دادرسان تا آنجا و تا میزانی دارای اعتبار است که با معیار قواعد استدلالی ارتكازی انطباق داشته باشد. بنابراین در دادگاه‌های عالی بر اساس همین معیار، کار سنجش و نظارت قضایی انجام می‌شود که همه این امور دخالت ضوابط منطقی را می‌طلبد.

۲-۳. موضوع حقوق امور اعتباری است، نه حقیقی

یکی از مهم‌ترین چالش‌های منطق حقوقی مبتنی بر منطق صوری، تکیه بر موضوع حقوق است. مخالفان منطق صوری معتقدند که موضوع هر علم تعیین‌کننده منطق آن علم و روش تحقیق در آن است. آیا حقوق موضوعی دارد یا خیر؟ اگر دارای موضوع است، آن موضوع حقیقی است یا اعتباری؟ که پاسخ به دو پرسش مذکور، نوع منطق حقوق را مشخص می‌کند. آنان در جمع‌بندی بر این باورند که موضوع حقوق امور اعتباری است و حقوق، دانشی است اعتباری و منطق ناظر بر آن با منطق صوری که بر علوم حقیقی حاکم است، متفاوت است (حیبی، ۱۳۷۳، ص ۷۹).

در نقد این چالش باید گفت که این استدلال که موضوع علم حقوق امور حقیقی نیست، بلکه اعتباری است، درک درستی از موضوع حقوق نیست که این درک ناصحیح موجب بروز اشتباهاتی شده است؛ از جمله این که تصور شده دانش حقوق به دلیل برخوردار بودن از موضوع صرفاً اعتباری از منطق صوری و سنتی تبعیت نمی‌کند؛ در حالی که در مسائل و قضایای حقوقی نه تنها موضوع، بلکه محمول آن‌ها نیز واقعی و نفس‌الامری است؛ چرا که وصف ذاتی موضوع

حقیقی و نفس‌الامری است. مسائل علم حقوق که تشکیل یافته از موضوع و محمول هستند و موضوع آن‌ها اجزا و جزئیات موضوع علم و محمول آن‌ها عوارض ذاتی موضوع علم است، ناظر به واقعیت انسان و کنش ارادی نیک و بد وی هستند. بنابراین موضوع، محمول و نیز شروط و موانع، امور حقیقی و واقعی‌اند و از سوی دیگر، هر قانونی دارای ملاکی است و وجود ملاک باعث می‌شود اعتبار شکل گرفته، مفید و سودمند باشد و به عقلایی بودن اتصاف یابد و ملاکات اموری نفس‌الامری واقعی هستند و وقتی حقوق از جنبه‌های گوناگون جنبه حقیقی و واقعی دارند، در نتیجه باید تابع قواعد و ضوابط منطقی باشند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۴، ص ۵۴). از سوی دیگر و در واقع به‌عنوان بیان مصداق حقیقی بودن موضوع حقوق باید گفت که موضوع حقوق، صرفاً و تنها قاعده حقوقی و قانون نیست، بلکه همراه با قانون، به‌ویژه در برخی گرایش‌ها، نهادها و اشخاص حقیقی هم موضوع حقوق هستند؛ برای نمونه، موضوع حقوق مدنی افراد و اشخاص حقیقی و یا موضوع حقوق بشر، انسان‌ها هستند و حتی در حقوق اساسی، برخی نهادهای حقیقی سیاسی موضوع آن است و یا موضوع حقوق اداری قوانین اداری و نهادهای اداری است و این موضوعات بنا بر نظریه‌ای حقیقتاً وجود دارند (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۲، ص ۳۴۵) و کم پیش می‌آید که صرفاً از نوع اعتباری و شخصیت معنوی باشند و چون مبنای اصلی شناخت این موضوعات، به‌ویژه قوانین حاکم بر آن‌ها، استدلال‌های عقلی و قیاسی است، پس باید از همان منطق قیاسی و صوری برای استدلال در آن‌ها استفاده کرد.

۳-۳. تفاوت در کاربرد

برخی دیگر، چالش را از منظر دیگری مطرح کرده‌اند و آن این‌که منطق حقوق با کاربرد منطق صوری در دانش حقوق متفاوت است و دلیل این تفاوت را نیز چنین بیان می‌کنند که موضوع منطق حقوق به‌عنوان فرعی از فلسفه حقوق صرفاً حاکم بر تفسیر و تحلیل حقوقی است و این موضوع چیزی غیر از تبعیت حقوق از قواعد منطق صوری است و از این‌رو در دانش حقوق قائل به منطق خاصی با اوصاف مربوط به آن هستند (جعفری تبار، ۱۳۹۹، ص ۱۷).

آنان در توجیه انکار جایگاه منطق صوری در حقوق و پذیرش سامانه منطق جدید، معتقدند که منطق صوری نسبت به کاربردشناسی بی‌اعتناست، اما منطق جدید به کاربردشناسی هم توجه دارد (Leyh, 1992, p.247).

به نظر می‌رسد که این نظریه ناتمام است؛ زیرا حقوق‌دانان در هر استدلالی به شکل آگاه و ناخودآگاه و به شکل کاملاً ارتکازی از قواعد ماهوی منطق نیز استفاده می‌کنند و با لحاظ درست بودن محتوای مقدمات و در چهارچوب قواعد کاربردشناسی آن به استدلال می‌پردازند. به سخن دیگر، به نظر می‌رسد اصل و اساس این نزاع ریشه در یک سوء تفاهم دارد. امروزه در حقوق از هر دو چهره صورت و ماده منطق استفاده می‌شود. حقوق نیز مانند سایر علوم به چهارچوب فکری منطق صوری، به‌ویژه در مورد تفسیر قانون و استخراج قواعد ناشی از احکام پراکنده نیازمند است. پس منطق صوری حقوق، قواعد درست اندیشیدن و استنباط درست را نیز دربرمی‌گیرد (soeteman, 1998, p.61).

۳-۴. مخالفت اکثریت فیلسوفان حقوق با منطق ارسطویی

آنان که به دنبال دوگانگی میان منطق حقوقی و منطق صوری و طرد آن هستند، بر مخالفت اکثریت فیلسوفان حقوق بر سیطره منطق ارسطویی بر استدلال حقوقی تکیه کرده و سرانجام بر ضرورت پیروی استدلال حقوقی از مبانی دیگر، هم‌چون منطق خطابی و شهودی و جدلی استناد می‌کنند (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ص ۳۹).

در مقام پاسخ به این چالش باید گفت که: اولاً، در منطق ارسطو تنها روش قیاس برهانی مطرح نیست، بلکه روش تعریف که به نوعی شهودی است و نیز روش قیاس خطابی، جدلی، مغالطی و شعری هم مطرح است و تفکیک منطق خطابی و جدلی و شهودی از منطق ارسطو ناموجه است و نسبت دادن چنین امری به منطق ارسطو، حاکی از فهم ناتمام از منطق ارسطوست؛ ثانیاً، این ادعا و دلیل که چون اکثریت قائل به این هستند که منطق حقوق از منطق صوری بیگانه است صرفاً ادعایی بدون دلیل است، بلکه برعکس دلایلی برخلاف آن

هم وجود دارد. مکتب‌هایی که امروزه با نام‌هایی چون فرمالیسم حقوقی یا صورت‌گرایی یا اصالت ساختار یا فلسفه حقوق مکانیکی شناخته شده است، عمری به درازای تاریخ علم حقوق دارد. از ابتدا کوشش پدیدآورندگان دانش حقوق این بوده که میان مفاهیم و اصول و ضوابط ارتباط برقرار کنند که بسان اعضای یک ماشین در هماهنگی کامل باشند و دانش واحدی را تشکیل دهند، بلکه اساساً پذیرش اسم واحد برای عناصری است که ارتباط میان آن‌ها کامل باشد و یک کل واحد از آن‌ها به وجود آید که تدوین مجموعه‌هایی به نام کدهای قانونی در همین راستا بوده است. این تصور که مکتب واقع‌گرایی در مقابل فرمالیسم حقوقی قرار دارد و ظهور چنین مکاتبی به معنای نسخ و خاتمه یافتن دیدگاه موسوم به مکتب فرمالیسم حقوقی است، اشتباهی ناشی از بی‌دقتی است. مکتب واقع‌گرایی درحقیقت تکمیل‌کننده مکتب فرمالیسم حقوقی است. مکتب واقع‌گرایی شالوده‌های فکری خود را وامدار اندیشمندانی است که آن‌ها خود از چهره‌های معروف دیدگاه‌های فرمالیسم حقوقی محسوب می‌شوند (حبیبی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱).

به هر حال، مبنای منطق‌های جدید عمدتاً بر اندیشه حس و تجربه‌گرایی علوم معاصر استوار است؛ درحالی‌که استدلال‌های حقوقی، به‌ویژه در نظام حقوقی مبتنی بر وحی و آموزه‌های دینی، همیشه مبتنی بر حس و تجربه‌گرایی و آزمایش نبوده و همچنان استدلال عقلی و قیاسی انتزاعی و نیمه‌انتزاعی نقش اساسی را ایفا می‌کنند؛ ضمن این‌که دانش حقوق نقش سایر عوامل استدلالی، به‌ویژه نقش استقراء، حس و تجربه را به کلی نفی و طرد نمی‌کند. با عنایت به این‌که منطق صوری دارای پیشینه‌ای به درازای قدمت علوم است و در گذر زمان آزموده شده و قواعد خود را به اثبات رسانده و از سوی دیگر در مسیر تحول، قواعدی پویا و تحول‌آفرین بر آن افزوده شده است و نیز از آنجا که منطق‌های جدید به‌عنوان منطق‌هایی ناآزموده با اشکالاتی روبه‌رو هستند، شایسته است همچنان قواعد منطق صوری به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار استدلال در دانش حقوق به کار گرفته شود و نباید به‌راحتی از این قواعد دست کشید.

نتیجه

۱. استدلال در آرا و احکام حقوقی از نقص و خلأ دور نیستند. بنابراین نتایج حاصل از این استدلال‌ها، نیازمند ارزیابی در پرتو قواعد منطقی هستند که همین امر فیلسوفان حقوق را به سنجش دانش و استنتاجات حقوقی بر اساس موازین و قواعد منطقی واداشته است. از این رهگذر، رویکردهای گوناگونی در ارزیابی استدلال‌های حقوقی شکل گرفته‌اند که مجموع آن‌ها «منطق حقوق» و روش استدلال نامیده می‌شوند.
۲. ضرورت تحقق نظم حقوقی و غایت نظام حقوقی - یعنی عدالت - وجود و استقلال فن استدلال و منطق حقوقی را به اثبات می‌رساند. نظریه پردازان فلسفه حقوق از دیرباز به این مقوله عنایت داشته و در پی نشان دادن منطق حاکم بر استدلال‌های هر نظام حقوقی بوده‌اند و طبیعی است که منطق پذیرفته شده در هر نظام حقوقی، تابعی از نظریه‌های پذیرفته شده در عرصه فلسفه حقوق و نظریه حقوقی آن نظام است و به تناسب مبنا و غایتی که از حقوق در ذهن دارند، منطق حاکم بر نظام حقوقی را تعیین می‌کنند.
۳. طی زمانی در بیش از دو هزار سال، منطق صوری، منطق حاکم بر علوم، از جمله استدلال‌های قضایی و دانش حقوقی بوده است که البته هم‌زمان با تمام این زمان‌ها، انتقادهای فراوانی به این منطق - عمدتاً به کارآمدی و نه به صحت آن - وارد آمده است؛ اما روشن است که انتقاد از یک نظام و پدیده منطقی، به معنای نفی نیاز به کلیت آن نیست.
۴. این انتقادات سبب شده است که روش‌های استدلالی جدیدی به منطق ارسطویی افزوده شود و این نظام منطقی در مقایسه با منطق صوری قدیم به نوعی تبدیل به یک منطق ترکیبی گردد که افزایش حجم قواعد استدلالی و سورا استدلال خود دلیلی بر این مدعاست.
۵. صرف این که منطق صوری با انتقادهایی روبه‌روست، دلیل مناسبی برای دست کشیدن از آن و بدتر از همه گرفتار شدن در بی‌منطقی نیست. اساساً دلیل محکمی بر نقص منطق قدیم ارائه نشده است. افزون‌براین، قواعد و یافته‌های منطق‌های جدید هم خود بی‌عیب و اشکال نیستند.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، *اشارات و تنبیهاات*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، ج ۲، تهران، انتشارات سروش.
۲. —، ۱۳۸۳، *رساله منطق: دانشنامه علائی*، تصحیح محمد معین و سید محمد مشکوه، همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دانشگاه بوعلی سینا.
۳. —، ۱۴۰۵ق، *الشفاء: المنطق*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۴، *کلیات و مقدمه علم حقوق*، تهران، گنج دانش.
۵. جعفری تبار، حسن، ۱۳۹۹، *منطق حیرانی: در باب استدلال حقوقی*، تهران، فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم.
۶. حبیبی، حسن، ۱۳۷۳، *منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی*، تهران، انتشارات اطلاعات.
۷. حسینی دشتی، مصطفی، بی تا، *حاشیه ملاعبده الله علی التهذیب*، الطبعة الخامسة، قم، اسماعیلیان.
۸. خوانساری، محمد، ۱۳۷۶، *فرهنگ اصطلاحات منطقی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. سعیدی، گل‌بابا، ۱۳۸۰، *قضایا در منطق ارسطویی و تحول آن در اسلام*، تهران، مشکات.
۱۰. صدر، سید محمدباقر، ۱۴۱۰ق، *الاسس المنطقية للاستقراء*، چاپ چهارم، بیروت، دارالتعارف.
۱۱. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۲، *حقوق اداری*، تهران، سمت.
۱۲. غروی اصفهانی، محمدحسین، ۱۳۷۴، *نهایة الدراية فی شرح الکفایة*، قم، سیدالشهداء.
۱۳. فارابی، ابونصر محمد، ۱۴۰۸ق، *المنطقیات للفارابی*، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۱۴. فضلی، عبدالهادی، ۱۳۷۴، *المنطق و مناهج البحث*، چاپ هفتم، قم، مجمع علمی اسلامی.
۱۵. کاتوزیان، ناصر، ۱۴۰۰، *فلسفه حقوق*، ج ۳ (منطق حقوق)، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۱۶. ماکولسکی، آ، ۱۳۶۴، *تاریخ منطق*، ترجمه فریدون شایان، تهران، نشر خامه.
۱۷. محمدغفوری، محمدرضا، ۱۳۹۲، *استدلال قضایی در دو نظام بزرگ حقوقی صورت‌گرا و واقع‌گرا*، تهران، انتشارات مجد.

۱۸. مظفر، محمدرضا، ۱۴۱۳ق، المنطق، الطبعة العاشرة، قم، انتشارات فیروز آبادی.

19. Craig, Edward, 1998, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, volume5, New york, Routledge Pub.
20. Gordon, David, 2000, *An Introduction to Economic Reasoning Ludwig Von Misis Institute*, Alabama.
21. Kahane, Howard, 1990, *logic and philosophy: a modern introduction*, 6th ed, California, publishing Belmont.
22. Leyh, Gregory, 1992, *Legal Hermeneutics History, Theory, and Practice*, Los Angeles, University of California Pres.
23. Marmor, Andrei, 2005, *Interpretation and Legal Theory*, Second Edition, Hart Publishing.
24. Soeteman, Arend, 1998, *Logic in law*, Springer Science Business Media Dordrecht.
25. Stelmach, Jerzy & Bartosz Brozek, 2006, *Methods of legal reasoning*, First Published, Dordercht, Princeton University Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی